

بحث: الفاظ مطلق

اصوليون الفاظی را به عنوان «مطلق» معرفی کرده‌اند.

◀ یک اسم جنس:

مرحوم آخوند می‌نویسد:

«منها اسم الجنس كإنسان و رجل و فرس و حیوان و سواد و بیاض إلى غیر ذلك من أسماء الكليات من الجواهر و الأعراض بل العرضیات و لا ریب أنها موضوعة لمفاهیمها بما هی هی مبهمه مهمله بلا شرط أصلا ملحوظا معها حتی لحاظ أنها كذلك»^۱

توضیح:

۱. اسم جنس عبارت است از اسمی که برای «یک مفهوم کلی» وضع شده است
۲. ممکن است آن مفهوم جوهر باشد (مثل انسان) یا عرض باشد (مثل سفید) و یا عرضی یعنی امر اعتباری (مثل مالک، حر، زوج) باشد.
۳. [بل: ظاهراً به این جهت مرحوم آخوند «بل» را مطرح کرده است که بگوید مفاهیم گاهی دارای ماهیت هستند مثل جوهر و عرض، و گاهی اعتباری هستند. و البته می‌توان علاوه بر جوهر و عرض و امور اعتباری، به معقولات ثانی فلسفی مثل ممکن، موجود، علت و ... اشاره کرد و آنها را هم اسم جنس به حساب آورد.]
۴. [اما ممکن است بگوییم مراد از «بل» آن است که مرحوم آخوند می‌خواهند بگویند همانطور که جوهر و عرض (که از تقسیمات ماهیت‌اند) دارای اسم جنس هستند، عرضی‌ها (که به همراه ذاتی از تقسیمات «محمول» است و لذا حیوان برای ناطق عرضی است، در حالیکه برای انسان ذاتی است) هم دارای اسم جنس هستند. که در این صورت تمام امورات اعتباری و معقولات ثانی را هم شامل می‌شود]
۵. اسم جنس وضع شده است برای مفهوم لا بشرط (عرض، جوهر و عرضی). و حتی لا بشرطیت هم در آن لحاظ نشده است.
۶. [مبهمه: لا بشرط مقسمی (البته چنانکه خواهیم آورد، در این اصطلاح اختلاف است؛ مهمله: هیچ شرطی در آن لحاظ نشده است].

مرحوم آخوند سپس به همین مناسبت به اعتبارات ماهیت توجه می‌دهند:

^۱. کفایة الاصول، ص ۲۴۳



«و بالجمله الموضوع له اسم الجنس هو نفس المعنى و صرف المفهوم الغير الملحوظ معه شيء أصلا الذى هو المعنى بشرط شيء و لو كان ذاك الشيء هو الإرسال و العموم البدلى و لا الملحوظ معه عدم لحاظ شيء معه الذى هو الماهية اللابشرط القسمى و ذلك لوضوح صدقها بما لها من المعنى بلا عناية التجريد عما هو قضية الاشتراط و التقييد فيها كما لا يخفى مع بداهة عدم صدق المفهوم بشرط العموم على فرد من الأفراد و إن كان يعم كل واحد منها بدلا أو استيعابا و كذا المفهوم اللابشرط القسمى فإنه كلى عقلى لا موطن له إلا الذهن لا يكاد يمكن صدقه و انطباقه عليها بداهة أن مناطه الاتحاد بحسب الوجود خارجا فكيف يمكن أن يتحد معها ما لا وجود له إلا ذهننا.»^۱

توضیح:

۱. اسم جنس برای نفس معنی وضع شده است
۲. ولی اگر معنی را همراه با چیزی لحاظ کنیم، به شرط شيء است
۳. و حتی اگر «مفهوم را به همراه قید اطلاق و عموم بدلی لحاظ کنیم» باز هم به شرط شيء است.
۴. و اگر معنی را همراه با عدم لحاظ چیزی، لحاظ کنیم، لا بشرط قسمی است
۵. [و اگر معنی را همراه با عدم چیزی لحاظ کنیم، به شرط لا است]
۶. اسم جنس، لا بشرط مقسمی نیست چرا که لفظی که برای لا بشرط قسمی وضع شده است اگر بخواهد بر افراد حمل شود، باید از معنای موضوع له خارج شود (چرا که این مفهوم، یک مفهوم ذهنی محض است و حمل به معنای اتحاد وجودی است و آنچه فقط در ذهن است با فردی که در خارج است، وجود متحد ندارند.) در حالیکه اسم جنس بر افراد به صورت حقیقی حمل می شود.
۷. [ان قلت: چرا «معنی به شرط عموم» که یک به شرط شيء است، بر افراد صدق نمی کند]
۸. قلت: معنای این مفهوم چنین است: «انسان در حالیکه همه افراد انسان را در بر دارد» و این لفظ فقط در حالی بر افراد انسان صدق می کند که همه در کنار هم باشند (یا به صورت بدلی لحاظ شوند) و روشن است که بر تک تک افراد صدق نمی کند.

ما می گوییم:

۱. درباره اعتبارات ماهیت باید به چند نکته توجه داشت:

^۱. همان



الف) گاهی سخن درباره آن است که یک لفظ برای چه معنایی وضع شده است. در این حالت، گاهی معنی به همراه قیدی خاص است و گاهی معنی همراه با عدم قیدی خاص است و گاهی همراه با اطلاق نسبت به قیود است و گاهی هم «معنی بدون هیچ قیدی» موضوع له است.

ب) گاهی سخن درباره آن است که ماهیت در عالم عین و عالم ذهن چگونه موجود می‌شود

ج) و گاهی سخن درباره آن است که «وجود» در هر نشئه چگونه است.

د) و گاهی سخن درباره آن است که چه ماهیتی در موضوع حکم شارع اخذ شده است.

۲. سخن ما در این مقام، بحث (الف) است ولی در فلسفه بحث درباره (ب) است و در عرفان بحث پیرامون

(ج) مطرح می‌شود و در فقه بحث پیرامون (د) است.

۳. پس اگر می‌گوییم لفظ «الرجل» برای «مفهوم رجل بدون قید» (لا بشرط مقسمی) وضع شده است، سخن

مربوط به مقام (الف) است.

و اگر می‌گوییم «انسان» اگر به شرط عوارض مشخصه باشد فرد خارجی است و اگر لا بشرط (مقسمی)

از عوارض مشخصه باشد، کلی طبیعی است و اگر به شرط لای از عوارض مشخصه باشد، کلی ذهنی

(عقلی) است، این بحث مربوط به فلسفه است.

و اگر می‌گوییم «وجود» اگر به شرط محدودیت شیء باشد، ممکن است و اگر به شرط لای از محدودیت

باشد واجب الوجود است و اگر لا بشرط از محدودیت باشد فیض منبسط است، این مربوط به عرفان

است.

و اگر می‌گوییم، «انسان» اگر به شرط ایمان باشد، موضوع جواز اعطای زکات است، این مربوط به فقه

است.

۴. توجه شود که در (الف) و (د)، لحاظ آدمی، اعتبارات مختلف را پدید می‌آورد ولی در (ج) و (ب)،

اعتبارات واقعی است (و در حقیقت اعتبار نیست بلکه وقتی دو یا چند نوع تحقق را ملاحظه می‌کنیم، و

با هم قیاس می‌کنیم، آن را در قیاس با هم به شرط شیء و لا بشرط و ... می‌یابیم).

پس در (الف) لحاظ واقع، باعث پیدایش اعتبارات می‌شود و در (د) لحاظ شارع، باعث پیدایش موضوع

می‌شود.

ولی در (ب) و (ج) تحقق خارجی وجود و ماهیت است که وقتی ما آنها را با هم قیاس می‌کنیم، آنها را

اینگونه می‌یابیم.



۵. همچنین توجه شود که اگر بخواهیم یک تقسیم را به گونه‌ای لحاظ کنیم که یک لا بشرط مقسمی، برای به شرط لا و به شرط شیء و لا بشرط قسمی، مقسم باشد، باید حتماً دو (و تنها دو) مفهوم را با یکدیگر قیاس کنیم.

به این معنی که بگوییم مفهوم اول در قیاس با مفهوم دوم به ۴ صورت قابل تصویر است. یا مفهوم اول بدون تقید و لحاظ مفهوم دوم، لحاظ شده است (لا بشرط مقسمی) و یا با تقید به مفهوم دوم لحاظ شده است (بشرط شیء) و یا با تقید به عدم مفهوم دوم لحاظ شده است (به شرط لا) و یا با تقید به «اطلاق نسبت به مفهوم دوم» لحاظ شده است (لا بشرط قسمی).

و لذا اگر بگوییم مفهوم اول در قیاس با مفهوم دوم لا بشرط است ولی در قیاس با مفهوم سوم به شرط شیء است، در حقیقت به نوعی آشفتگی در تقسیم‌بندی دچار شده‌ایم.

ما می‌گوییم:

۱. اعتبارات و ماهیت را به طور مفصل در بحث مستقلی مطرح خواهیم کرد.
۲. نقل شده است که تفتازانی، موضوع له اسم جنس را «فرد منتشر» (که به معنای «یکی از افراد» می‌داند. که در این صورت اسم جنس، طبیعت به قید وحدت است.^۱



^۱. کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۱۹۱